

کودکان سخنور

بقلم

سید حسن موسوی اصفهانی

خطی محفوظ است

۱

شماره ثبت کتابخانه ملی $\frac{۱۸۱۹}{۳۶۱۰۲۰}$

نودکان سخن

حق طبع محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

وآله الله — على أجمعين . بطوریکه صواب نظر شده
نموده اند از دورترین مآنها سیر در نشاندن اسلام بر این بود که آثار گذشته گان را حفظ نمایند
و کرامات و عجایب و غرایب احوالات اولیای بزرگوار و پرکار را برشته تحریر آورده تا
این گان سعی کنند بلکه متخلص ناخلاق آنها گردید و از ایشان بهرشتی گرفته
و بمقامات شامخ انسانیت برسند . کتاب حاضر که در دسترس خوانندگان
محررم گذشته شده به بخش از این موارد را توضیح میدهد و قیمت اولی که در کتابی

طفولیت و گهواره سخن گفته اند و در قرآن احادیث اهل بیت مضبوط گردیده. قسمت دوم سرهای
 مقدسی که پس از شهادت سخن گفته و حقایق خود را بشنوگان ثابت نموده اند. قسمت سوم
 بدیع ای طهری که بعد از فوت دکن شش سالهای تهادی کشف شده و هنوز تازه باقی
 و تلاشی شده اند البته تنویر ایمان دعائیم که فقط منحصراً همین چند نفر بوده اند ولی این انداره که تفحص نمودیم
 این مقدار یقین و آرامش و دوستی است ما داریم هرگاه اشتباه لغزشی توجیه خاطر شما رسیدت بنظر عفو
 و انعام در آن جزئی نیست پس نویسنده است که نه صیقل شود. دیگر اگر یاد آوری این مطالب جهت
 افراد متعصب بخود و تادیب و اصلاح و امیدوار بکرم و رحمت او با گردگان مخلص و مؤمنین برین کار عیب و الا
 دیگر انحصار نماند چنانچه که بگویم نظری دیده و فضا بر این ذکر است گوشه جانب بجزیره است و انفس خود

نمایس سگریذ تهرنت که اندک به خود را از سرای تغیر و محل شکست و تقصیر به عالم باقی معطوف

و خاطرات شیرین از حرم ادعایت که موجب نجات آنها از خطرات در مقام اضطرار بود

بخود متذکر دارند و در صدد تحصیل سعادت بیشتری برآیند و بیایند اگر غرض خدا باشد دیگران

یکسان باشند پس تفاوت غنی و فقیر، مؤمن و مقصر، عدل و ظلم، عادل و ستمگر چه خواهد بود

این نوشته مخصوص گرفته از عنایات قادر تعالی بود که امید چند خاطر احباب از آن منتظر است

و الحمد لله اولاً و آخراً

تهران - سید حسن موسوی اصفهانی بنا به درخواست
هشتم تقصیر الحوائج
۱۳۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

کودکانی که سخن گفته اند بدو بخش تقسیم میشوند ، تعدادی از آنها قبل از اسلام
و تعدادی از آنها بعد از اسلام . و اما آنهایی که قبل از اسلام سخن گفته اند عبارتند از :
۱ گواه حضرت یوسف ع و حضرت عیسی که کودک مشاطه و خردمندان و
صاحب جرح عابد بنی اسرائیل و طفل از بن که اصحاب اخذ و داد را سوزانید
و تفصیل آنها را استقرار است .

.....

اما شاید حضرت یوسف ، سوره مبارکه یوسف آیه ۲۶ وَ شَهِدَ شَاهِدَيْنِ الْيَهُودِ
اِنْ كَانَ مَعْصِيَةُ قُدْسٍ مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَ تَوَسَّلَ الْكَافِرِينَ . یعنی گواهی مادرشادی از خویشان .
زنجی که اگر پیرایین یوسف از جلد پاره شده زنجی است بگوید و یوسف از درد و غم گویان است
و اگر پیرایین از عقب پاره شده زنجی دروغ بگوید و یوسف اسگوست و بعضی
از مفسرین گفته اند که حضرت یوسف از خدا خواست که بی گناهی او ظاهر شود . دانی

زنجیری داشت سه مایه یا چهار مایه در گهواره بود جبرئیل نازل شد و آن بچه را در گهواره نشاند و
 به او گفت گواهی به پاکدامنی یوسف بده آن بچه از گهواره برخاست و بقدرت پروردگار دو
 تار دبردی عزیز مصر ایستاد و شهادت داد . و در خبر است که چون یوسف بیادش می
 رسید زردی جبرئیل نژاد بود ، جوانی از خدمه های وی جابه چرب پوشیده چهری از
 آلات آشپزخانه در دست داشت نزد او آمد جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را
 می شناسی فرمود نه . گفت این همان کودکی است که برای تو در گهواره گواهی
 یوسف گفت می را بر من حقی است دستور داد تا آن جامه را از او برگرفتند و خلعی
 گرانبه باد پوشانید و او را منصبی رفیع داد .

....

مهم : طفلی که در گهواره سخن گفت حضرت عیسی بود که چون مادرش مریم بقدرت
 کامل پروردگار تعالی حامله شد طایفه اش گفتند : يَا اُخْتَنَا هَذَا بَنٌ مَّا كَانَ ابْنُ امْرَأَةٍ
 سُوِّوْهُ مَا كَانَتْ اُمُّهُ بَغِيًّا فَاسْتَأْذَنَ لِهٖ قَالُوْا كَيْفَ نَقْلُكُمْ مِّنْ بَيْنِ اَیْمَانٍ فِي الْمَحْضِ بِسَيِّ

﴿ قَالَ رَبِّ عَزَّ اللَّهُ اشْمِ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا
كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ الزَّكَاةِ مَا نُؤْتُ حَيًّا ۖ آيَةُ ۲۰ نَا ۳۳ سوره مبارک مریم

یعنی ماو گفتند ای مریم خواهر اردون تو نه پدری نه صالح داشتی نه مادری مبارک این
سخه پازار کجا آوردی ، مریم اشاره بطفل نمود گفتند چگونه با طفل در گمراه سخن گوئیم ؟
آن طفل گفت من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود
و مرا هر کجا باشم برای جهانیان تائید برکت و رحمت گردانیده و تائید ام به
عبادت نماز و زکوة سفارش کرده و به نیکی با مادر توصیه نموده و مرا استمکا
شقی نگردانید - و تفصیل او چنین است که مادر حضرت مریم و پدرش عمران
کردند که هرگاه فرزندی پیدا کنند او را خیره احبار و ساکن بیت المقدس نمایند
و چون مریم متولد شد دیدند دختر است و اما وقت سابقه نداشت که دختری برای
عبادت بیت المقدس اختیار کنند ، بالاخره پس از رسیدن بخدا شد
او را برای عبادت در بیت المقدس مهیا کردند و انبیاء و بزرگان بنی

اسرائیل و ساکنین بیت المقدس برای سرپرستی او قریه کشی کردند و چون مشغول نوشتن بودند قلم های خود را در آب انداختند آن قلمی که بخلاف طبیعت زیر آب رفت قلم حضرت زکریا بود که شوهر خواهر حضرت مریم بود او برای سرپرستی حضرت مریم مکرر بت و در غرفه ای او را احاطه داد . هر دفعه که حضرت زکریا در غرفه اومی رفت مشاهده می نمود که سیوه ثانی که فصل آن نبود نزد مریم سجود است می پرسید این سیوه ناز کجاست جواب میداد که اینها را خداوند تعالی از پشت فرستاده ، تا وقتی که خداوند اراده فرمود حضرت عیسی را به مریم عنایت فرماید ، تا بدون پدر ، جبرئیل امین بر مریم نازل شد و در آستین باگریبان او رسید حامله شد و شش ماه زائید و وقتی خواست وضع حمل کند خطاب شد در خارج بیت المقدس بر زردخت خرمای خشک آنجا وضع حمل نماید و از درخت خشک خداوند خرمای تازه برای او مهیا کرد چون عیسی متولد شد و او را تر و قوم خود آورد گفتند ای مریم این بچه را از کجا آوردی پدر و مادرش که مردم بدی نبودند حضرت عیسی ع

سخن آمد و فرمود، من بنده خدا و رسول او ہستم و دارای کتاب آسمانی می باشم

...

سوم . کودکی کہ در طفولیت سخن گفت طفل مشاطہ دختر فرعون بود ۔
 ابن عباس از رسول اکرم ص روایت نموده کہ فرمود در شب معراج چون بہ بہشت
 رسیدم بونی خوش مشام من رسید کہ از آن خوشتر احساس نگردہ بودم از
 جبریل رسیدم گفت بوی مشاطہ دختر فرعون است کہ ایمان پنهانی داشت ،
 روزی سر دختر فرعون را شاہ میگرد شاہ از دست او افتاد گفت بسم اللہ و شاہ
 را برداشت . دختر فرعون گفت از پدیم استعانت خواستی گفت نہ از خدائی استعانت
 خواستم کہ افریدگار تو بہین و پدر تو و ہمہ عالمیان است . دختر این حکایت را
 بہ پدر گفت . فرعون او را طلبید و گفت خدای تو کیست گفت : رَبِّ
 السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ، خداوند آسمان و زمین . فرعون دستور داد تا حوضی از مس
 ساختند و آتش عظیم در او افروختند و فرزندان او را یکت یکت در پیش

چشم او در آتش انداختند تا بوی کبوتر خورده رسید آن طفل بیدار آمد و گفت افسری ما
 فَاثَا عَلِيَّ النَّحْسِ یعنی ای مادر صبر کن که ما بر حقیم پس او در آتش انداختند و مادرش را بعد از او آتش
 سوزانیدند. فرعون حتی عیال خود آسید و هم چون بموسی ایمان آورد و در راه بود از او دست
 برداشت با سخماهی آنهمین روی زمین گرم و سوزان در برابر آفتاب زمین کوبید و سنگ
 بزرگی روی سینه او گذاشتند خداوند قصر مصر بحال برآورد و بر پشت او نشان داد
 او بمیرد و فرعون میگفت او دیوانه شده که با این عذاب سخت نمیرد ۱

چهارم طفلی که در کودکی نمک گفت کودکی بود که بفتح حریج عابد بنی اسرائیل سخن
 گفت و کیفیت آن چنانچه از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر ع روایت شده که در بنی
 اسرائیل عابدی بود صومعه داشت و همیشه در آنجا عبادت مشغول بود و او را حریج عابد میگفتند
 روزی مادرش بدین او آمد مشغول را زود توجه بکار نکرد چند مرتبه رفت و برگشت و او خود را
 از نماز فاع ساخت مادرش با و نفرین کرد که از دنیا زودی مگر زمان بکار تو را تماش

کنند اتفاقاً چنانی در آن بیابان گوسفند میزدند شبها صومعه عابد بر سر میزدن بکاره ای بیابان
 آن چوپان باوزن کرد فرزندی پیدایش از او پرسید کی با تو را کرد گفت صاحب این صومعه
 شهر نجوم آوردند صومعه عابد را خواب کرده او را گرفتند نزد پادشاه آن شهر بودند
 راه از محله زنان بکاره عبورش دادند زنهای بیرون آمدند ماکشای عابد نمودند .

عابد چون اثر نفرین مادر را دید تبسم کرد و از خداوند نجات خواست
 او را نزد پادشاه بردند سلطان گفت این بچه که بمن نسبت میدهند کجا
 او را آوردند عابد پرسید یا غلام من ابو ک یعنی ای بچه پدر تو کیست
 گفت فلان شبان نمیداند عابد بی گناه است و از او لیا خدا است
 صومعه او را سخت در آنجا مشغول عبادت بود بیشتر اوقات در سجده بود و از دنیا رفت ۱
 پنجم طفلی که سخن گفت در اصحاب اخذ و بود خداوند

تعال احوال آنها را در سوره مبارکه البروج آیه ۴۶ تا ۵۰ فرموده قَتَلَ اصْحَابُ الْاُخْدُودِ
 فِي النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ اَوْهُمْ عَلَيْنَا قُعُودٌ يَنْتَحِبُونَ یعنی کشته شدند اصحاب اخدود
 همان مردم ظالمی که آتش بجان خلق برافروختند و بر همان در کنار آن خندق های
 آتش نشستند .

و حکایت آنها چنین بود که پیغمبر اکرم ص فرمود از طائفه ذونواس در یمن جماعتی
 مشرک بودند که مرد ساحری در میان آنها بود و چون آن ساحر پیرو فروت
 شد سلطان گفت من پیر شده ام وقتی بمیرم کسی نیت علوم مرا بداند پسری را
 با استعداد انتخاب کن که از من علومم را فرا گیرد ، پسری با استعداد برای او
 انتخاب نمودند که هر روز نزد ساحر میرفت و علوم او را فرا میگرفت اتفاقاً
 محل عبورش بر ب در راهی بود که آن راهب مشغول کار خود بود آن پسر صدای
 راهب را شنید مجذوب گردید نزد راهب رفت و اسلام آورد و هر روز نزد راهب
 میرفت و چون در اینجا میآمد پدر و مادرش او را میزدند و او ابراز تمسک و توبه

روزی که از نزد رابع بنحانه میرفت در راه اردای بزرگی سدره مردم شده بود
 آن پسرنگی برداشت و گفت الان من حقانیت رابع را با ساحر آشکار می کنم
 و گفت : اللَّهُمَّ اِنْ كَانَ لِالرَّابِّ احَبُّ إِلَيْكَ مِنَ السَّاحِرِ فَاقْتُلْنِي .
 باز خدا یا اگر رابع نزد تو عزیزتر است از ساحر این بار را بخش سنگ بر سر مار
 آمد و او را کشت . روزی دیگر شیری بر سر راه آمده بود آن پسر اسم اعظم خواند
 و دست بر پشت آن شیر کشید و او را از سر راه رد کرد و هر روز بوسید اسم اعظم
 کورهای مادر را دراکه میش او بر قند معالجه میکرد تا کم کم در شهر نام او معروف گردید
 اتفاقاً حاجب در بان شاه ناسپنا شد از آن پسر استمداد کرد گفت اگر بکسی
 نگوئی من تو را نخواست خدا شفا میدهم اسم اعظم خواند و دست کشید آن کور بینا
 شد . شاه دید چشم او بینا شده تحسین کرد و آن پسر را پیدا کرده در شکم گنج گذارد
 تا رابع را معرفی کرد . رابع را باره نامی آهنی پاره پاره کردند و پسر را گفت
 از دین رابع باز گرد او برگشت دستور داد عده ای او را بر زمین بیا که بد را

اندازند و غرق کنند آن طفل گفت خدایا مرا از دست این فلاح ص کن ناگاه طوفانی
عجیب پدید آمد تمام آن بچه که در شتی بودند غرق شدند الا این پسر سالم از دریا
نجات پیدا کرد و آمد نزد سلطان گفت ندیمان مرا چه کردی؟ گفت خدا شترانمارا
گند، سلطان دستور داد او را برید بالای کوه و بریزند از پند بالای کوه گفت
خدایا شتر این دشمنان را از سر من کوتاه کن خداوند بادی متوکل کرد همه را از کوه
بریزانداخت و پاک کرد پس سالماً نزد شاه آمد پرسید پهلوان توجہ پشند؟
گفت خدای من همه آنها را کشت، دستور داد او را در آتش اندازند باز هم
سویختند پسر را خدا نجات داد. دستور داد او را بدلاؤ بخند هر چه تیر بر او
زند کارگزشت. خود پسر گفت اگر میخواهید مرا بکشید تیری از ترکش من
بریدن آورید و بگوئید بنام خدای این غلام من کشته می شوم، تیری بطرف
او انداختند و گفتند بنام پروردگار این غلام فوراً آن تیر بشقعه او برخورد کرد
و شهید شد.

در کتاب تنقیح الحجج جلد اول صفحہ ۳۸۱ در مادہ اخذ در حضرت امام محمد باقر
روایت شدہ کہ فرمود در زمان عمر بن خطاب سرری را دلی یکی از شہرهای شام نمود او
تسلط پیدا کرد و شہر را فتح کرد و مردم آنجا را مسلمان نمود و مسجدی بنا کرد و مسجد را
ساختند و خراب میشد قضیہ را برای عمر نوشت عمر گفت با اصحاب پیغمبر کرم
مشورت کنیم پس اصحاب کہ نزد شما این مطلب معلوم است کہ چرا این مسجد
چنین میشود اصحاب تفہمیدند بہ امیر المؤمنین عیدیم مراجعہ کرد و نامہ حاکم را بفرست
ارائہ داد، حضرت علی علیہ السلام فرمودند پیغمبر اصحاب اخذ در این مسجد دفن
شدہ قبر او را نشس کرده او را بیرون آورید بدن ترومان و بخون آلودہ است
نماز براو بخوانید و در فلان محل او را دفن کنید بعداً مسجد را بسا سازید، بپا خواهد ماند

بعد از کشته شدن آن پسر بہت اصحاب اخذ در اطرافیان شاہ گفتند
قضیہ بد شد مردم شبیر تمایل بہین این پسر را بہ پیداکردند شاہ در غضب شد

دستور دارد خندق و شکاف ثانی در زمین کنند و آنها را بر آتش نموند و مکرر را که بر
 زمین این سپردار است بود در میان آن خندقهای آتش بسیار آتشند تا مادری را با بچه
 شیر خواره تنه ماهه آورند بر لب خندق زن بیدب محبت آن کودک از
 در لب خندق بگیرد بخت طفل سخن آمد و گفت ای مادر در داخل آتش شو
 و صبر کن و پاک نداشته باش چون در چنین دید شعفت تمام خود را بگو
 در آتش انداخت و بعضی روایت دارد که مادر بچه چون بمیان آتش رسید
 خداوند آن آتش را متوق ساخت سلطان را بخت او و مردم سوزانید و آن
 کودک و مادرش نجات پیدا کردند و بشهر رفته بعبادت خداوند متعال
 مشغول شدند .

این پنج کودک از احم سالفیه بودند اما در این است تمام چهار
 معصوم در کودکی سخن گفتند - چنانچه مرحوم شهید ششم حنی بحرانی رحمه الله
 در کتاب دتیه المعاجز صفحه هفت روایت میکند از سلمان مقلد و ابو

غفاری و عمار یا سرکه زری تر پیغمبر اکرم آمدیم در حالیکه آثار خزن اندوه از ناحیه آنحضرت
 ظاهر بود رسول اکرم از سبب خزن آنحضرت سوال کرد عرض کردند مطالبی
 از مردم که مخزون میجویم بگویند علی چه فضیلتی بر دیگران دارند اگر برای سبقت
 او با سلام است که فضیلت دارد، در کودکی او اسلام آورده است پیغمبر اکرم
 شروع فرمود بجهشی که آثار خزن از دل برقع نماید؛ فرمود دیدم علی را که روی
 دست مادرش فاطمه نبست دست راست را برگوش خود گذاشت و اذان گفت
 و شهادت بجهانیت پروردگار و نبوت سن باد و بحسن سلام کرد و گفت
 اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ بِرَسُولِ اللَّهِ آیا بخوانم یا نه پیغمبر اکرم فرمود بآن خدائی که جانم
 در قبضه قدرت اوست ابتدا کرد بخاندن صحیفی که بر حضرت آدم علیه السلام نازل
 شده بود و بر شیت فرزند او خواند که اگر حضرت آدم خودش حاضر بود اقرار میکرد
 که علی بهتر از او بخواند پس صحیف حضرت نوح و صحیف حضرت ابراهیم علیه السلام را
 خواند بعد خواند توری حضرت موسی را که اگر موسی خود حاضر بود اقرار میکرد که او بهتر

میخواند پس خواند بحسب حضرت عیسی که اگر عیسی حاضر بود اقرار میکرد که او بهتر میخواند خواند
 قرآن را و با من سخن گفت چنانچه انبیاء تعظیم میکنند و همچنین بزرگ نظر از اولاد
 او تعظیم می کنند مانند سخن گفتن انبیاء با یکدیگر و در روایتی دیگر مرحوم بحرانی نقل
 میکند که گفت : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ فَتَحَ الْمَوْتُونَ الدَّهْلِيَّكُمْ فِيْ ضُلُوْثِهِمْ
 خَاشِعُونَ و خواند آیه اُولٰٓئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفَرْدُوسَ هُمْ فِیْهَا خَالِدُونَ
 فَقَالَ سَوَّلَ اللّٰهُ وَآلِیْهِ اَمْرُهُمْ بِعِنِّیْ قَسَمٌ بَعْدَ اَوَّلِیِّهِمْ نَسَبِیْ هَسْتِیْ اُمُومَنِیْنَ اَزْ عَلُوْمِ تُو
 استفاده میکنند و تودیل و اسنمای نمونین هستی و به تودایت میشوند
 دیگر حضرت زهرا سلام الله علیها بود که چون مادرش خدیجه فرستاد
 همراه زنان قریش برای وضع حمل فاطمه زهرا سلام الله علیها بیایند با و کمک
 دهند آنها نیامدند بلکه پیغام دادند چون تویی مشورت ما به تیمم ابو طالب
 شو مگر کردی ما در خانه تو نخواهیم آمد ، ناگاه دید چهار زن گندم گون بلند با
 رزاد حاضر شدند حضرت خدیجه از دیدن آنها ترسید کی از آنها گفت

پنجم ساره زوجه ابراهیم خلیل الرحمن دوم آسیه دختر نراعن زوجه فرعون است
 که رفیق تو در بهشت خواهد بود و سومی مریم نبت عمران است چهارم
 خواهر حضرت موسی بن عمران است حق تعالی ما را فرستاده که در وقت
 ولادت نزد تو باشیم پس یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ بگری
 پشت سر و دیگری جلو رو قرار گیرند و فاطمه زهرا سلام الله علیها متولد گردد دید پاک
 و پاکیزه چنانچه نور او تمام خانه بای مکه را روشن گردانید و قطع نفوحویه از
 بهشت وارد شدند که بردست هر کدام ظرفی از آب کوشرب بود پس آن زنی
 که در جلو روی خدیجه قرار داشت فاطمه زهرا را بآب کوشرب غسل داد و ده جابه
 سفید بیرون آورد یکی را بر او پوشانید و یکی را سقفه او قرار داد فاطمه میرا گفت
 اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان نبی سید الاوصیاء
 و ولد بی سادۃ الانبیا یعنی شهادت میدهم خدا یکی است و پدرم رسول خدا
 بزرگ و سید عین بر است و شوهرم سید اوصیاء است و فرزندانم سادات

فرزندان پیغمبر باشند، پس بھرکت از آن زمان سلام کرد و میرکی را بنام ایشان بخواند
و آنها شادی کردند و حوران بهشتی خندان شدند و یکدیگر را مرده و بشارت
دادند بولادت آن سیده زنان عالم و او را بخدیجه دادند گفتند این دختر را بگیر
که طاهره و پاکیزه و بابرکت است و خداوند او را و نسل او را برکت داده .
کودک دیگری که سخن گفت حضرت تبعه علیه السلام غنیمت حضرت محمد بن الحنفیہ
اعلمی ارواح العالمین الفداء بود که حضرت حکیم خاتون دختر حضرت حماد بن عیسیٰ نقل
میکند که من روز چهارم ۱۴ شعبان در بیت نیا ۲۵۱ پیش خدمت برادرزاده ام حضرت
امام حسن عسکری رسیدم و چون عرض خواستم مرخص شوم فرمود امشب در منزل باش
خداوند مولودی بجا که است خواهد فرمود گفتیم از کدامیک از زوجات شما فرمود
از زینب خاتون گفتیم من هیچ از جمعی در حبس نمی بینم فرمود مثل من و مثل حضرت
موسی بن عمران است که باید حمل او آشکار نباشد امشب را نزد حبس ماندم ،
نزدیک اذان برای نماز شب برخاستم دیدم هنوز اذان برای نماز شب نیست بخواب

در دلم شکی حادث نشود از تجربه محب و حضرت امام حسن عسکری ع صدای
 عمه جان شکی بخود راه من نزدیک است فرزند ما سواد گردد ناگاه دیدم
 ز حبس شوخسانه از خواب بیدار شد و در دماغ خاض او را گرفته باز حضرت عسکری
 صد ازند که سوره قدر بر او بخوان سن شروع بسوره قدر نمودم ناگاه جایی در پری
 بن من ز حبس کشیده شد و طولی نکشید دیدم حجت حق بقصد بحد
 افتاده است و انگشتان سبزه را بآسمان بلند کرده میگوید: اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ
 وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ حَبِیْبِیْ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللهِ وَاَنَّ اَبِیْ اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیَّ رَّسُوْلُ اللهِ پس
 یک یک امانات شمرده تا بخودش رسید فرمود اَللّٰهُمَّ اِنْ خَرَجْتَ مِنْ عَسْكَرٍ
 وَ اَنْتُمْ لِيْ اَمْرٍ فِیْ ثَبَاتٍ فَخَطَايَ وَاَمْلَا اِلَیَّ اَرْضَ بَعْدَ غَدَا وَ قَطَا . یعنی خداوند
 و عده نصرت که بمن فرموده فلان امر خلافت و امامت مرا تمام گردانست و
 انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان زمین را بسبب من از غل
 واد پر کن . حکیمه خاتون میگوید که حضرت امام حسن عسکری بمن فرمود عم جان

فرمود مرا بیاور نزد من چنین اورا بردم اورا تهنه کرده فامف بریده پاک پاکیزه یافتیم
و بذراع دست راستش نوشته بود جَاءَ الْحَقُّ أَبَاطِلَ إِنَّ أَبَاطِلَ كَانَتْ
زُخُوفًا یعنی حق آمد و باطل مضحک گردید چون باطل ثبات بقالی ندارد حکیمه خاتون
میگوید اورا نزد پدرش بدم چون چشمش بر پدرش افتاد سلام کرد حضرت فرمود
ای فرزند من بگو بقدت الهی پس صاحب الامر فرمود : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ زُرْدَانِ نَزَرِ عَلَيَّ الَّذِينَ اسْتَغْفَرُوا فِي الْأَرْضِ
و نَحْبُ لَكُمْ أُمَّةٌ وَ نَحْبُ لَكُمْ الْوَارِثِينَ وَ تَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ فِرْعَوْنُ
فَأَمَّا أَنْ وَجَّهَهُمْ مَا شِئْتُمْ لَكُمْ فَانْصَرَفُوا - سورة قصص آیه ۲۵ و ما اراده کردیم بر آن
مت ضعیف ذلیل در آن سرزمین مت گذارده و آنها را پیرومان خلق قرار دهیم و
دارش ملک دجاء فرعونیان گردانیم و در زمین آنها قدرت و تمکین بخشیم و
بچشم فرعون و امان و شکر ایشان آنچه را که از آن اندیشه ناک در آن
بود بد بیاوریم .

بخش دوم این کتاب احوالات سرانی که بعد از قطع شدن از بدن سخن گفته
و آنها را سر بریده بوده است : ۱ سر حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام ۲ سر مقدس
حضرت حسین بن علی علیه السلام ۳ سر سعید بن جبیر که از شیعیان خالص
امیر المؤمنین علیه السلام بود و حجاج بن یوسف ثقفی او را شهید کرد .
اگر کسی بگوید چگونه ممکن است سری که از بدن جدا شده
کند و سخن گوید در جواب خواهیم گفت : خداوند متعال در سوره
سدر که بقره آیه ۱۴۹ میفرماید : وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقَسِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَّهُ
أَسَاءَ أَوْ عَصَا ۚ إِنَّهُمْ لَفِي سَعَدٍ يُقَسِّمُونَ ۚ یعنی گویید هر کس را که قسم
خدا که مردگانند بلکه زنده هستند و لکن شما نمیدانید ، و در سوره آل عمران
آیه ۱۶۳ و ۱۶۴ میفرماید : وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَّهُمْ
أَمْواتٌ ۚ بَلْ هُمْ أَحْيَاءٌ فِي عِندِ رَبِّهِمْ ۚ فَرِحَ اللَّهُ بَآيَاتِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ
شَيْئًا ۚ بَلْ هُمْ فِي عِندِ رَبِّهِمْ يُقَسِّمُونَ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا سَتَبْلَوْا
بِهِمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ عَنِ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ يَخْتَارُ ۚ یعنی :

نگمان نکنید کسانی که در ره خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده هستند نزد
 پروردگار خود روزی میخیزند و خوشحالند با نوحه خداوند بآنها داده است از فضل
 کرامتش و بشارت میدهند با نوحه اینکه بآنها رسید اند و محقق شده اند و
 رسیم به برآنها نیت و نه حزنی دارند .

به این آیات شریفه میتوان استدلال کرد بر اینکه کسانی که در
 راه خدا کشته شده اند زنده هستند بحیات جاودانی و کسی که زنده بود
 از جمله آنان زنده گشته او حرف زدن است .

دلیل دوم ممکن است از راه انجاز و کرامت استدلال شود که صحبت کردن
 سرزبیر معجزه و کرامت است بر حقانیت صاحب آن سر و خارق
 عادت است . محال عادی است نه محال عقلی و سنگا بیکه آمده
 خداوند تسلیت بگیرد امکان دارد که سر یکی از اولیاء مقرب خود را
 به لکلم آورد تا صحبت کند و حقانیت او ظاهر گردد **وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

خداوند متعال بر هر چیزی قادر است .

دلیل سوم ممکن است استدلال نمودن آیات یاری که در قرآن مجید راجع به تسبیح کردن اشیاء است که موجودات تسبیح پروردگار خود میکنند ، سوره انشوری آیه ۴۶
 سِفْرَايِدَ : وَانْ مِنْ شَيْئٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
 یعنی نیست هیچ چیز مگر تسبیح میکند ستایش خدا را و لیکن شما تسبیح ایشان را نمی فهمید
 در سوره مبارکه حشر آیه ۶۴ سِفْرَايِدَ یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ اِلَیْهِمْ
 یعنی تسبیح میکند خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و معنی تسبیح اینست که تکریم میکند
 میگویند متزه است خداوند از آنچه با و نسبت داده شده است از شرمکین
 داشتن و تولد و مناسل و جسم و جسمانیت و غیره .

دلیل چهارم در سوره مبارکه نیش آیه ۶۴ خداوند سِفْرَايِدَ الْیَوْمِ خَشِعَتْ عَلٰی
 اَنْفُسِهِمْ وَتَكَلَّمْنَا اَیْهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْحَامُهُمْ بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ یعنی امروز است
 که بر دهن آن کافران مهر خورشید نیمیم و دستهایشان با ناخن گوید و پایانشان با ناخن

کرده اند گواهی دهد .

و در سوره فصلت آیه ۲۰ میفرماید: وَقَالُوا لَجُودُكُمْ لَمْ تَهْتَدُوا عَلَيْنَا
قَالُوا لَنْ نَقْضَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ذَالِيهِ تَرْجِعُونَ
یعنی اهل آتش و عذاب با اعضا و بدن خود گویند چرا بر اعمال ما شهادت دادید
و بر ضرر ما سخن گفتید اعضا جواب گویند خدائی که همه موجودات را بنطق آورد
ما را نیز گویا گردانید و آن خدا شما را نخستین بار بیافرید و بسوی او باز گردید . نظام
آیات شریفه این است که دست و پامای کافران در قیامت نطق میکنند
و از کلمه انطق چنین استفاده میشود که گویا میشوند و حرف میزنند .

پس حجابی که بقدرت پروردگار عالم دست و پای کفار بنطق سایید
سخن بگوید چه استعداد دارد که سرمای ادب و بزرگواری خداوند تعالی کند
تا کرامت آنها معلوم شود و حقانیت آنها بمردم ثابت گردد چنانکه مرحوم
شیخ صدوق علیه الرحمه نیز در مجلس رکن الدوله دسیمی بر علماء اهل سنت

توسط همین آیت شریفه بر تلاوت کردن قرآن از سر مقدس حضرت اباعبدالله الحسین
استدلال فرموده و فائق آمد؛ زیرا خواستند آن بزرگوار را بخندول کردن باشند
علی از علماء اهل سنت برکن الدوله دینی گفت که این مرد عقیده دارد که
سر بریده حضرت حسین سرزیده سوره کف خوانده و قرات قرآن کرد ،
مرحوم شیخ صدوق فرمود : جائیکه پوست دست پای مردم در قیامت
ناظر شوند و صحبت کنند بقدرت پروردگار چنانچه قرآن خبر داده است
چه استبعاد دارد که سر برین ادویا و خداوند نیز به تکلم باید و سخن گوید
تفصیل سمرانی که تکلم نمود بعد از جدا شدن از بدن جنین است ؛
اما سر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام :

چنانچه تفسیر علی بن ابی حمیم نمى دلى آید

تشریف ۲۵۸ سوره بقره اَوَّلُ مَا تَدْعُو لَمْ يَكُنْ لَكَ دُونِي حَافِظٌ وَنَبِيٌّ غَرَضٌ هَا ؛
 قضیه اریا بنی عبیدم را نقل میکند از حضرت صادق حدیث مفصل است
 تا اینجا که میفرماید : در زمان حضرت یحییٰ عبیدم سلطان جاری بود که
 از آن بنی اسرائیل را میگرد و مروت حضرت یحییٰ با او میرسید مسفر بود
 از خدا تبرس ای سلطان این کار را نکن چون حلال نیست پس زنی از زنان
 بنی اسرائیل که با او را میگرد در حال سستی سلطان گفت سر حضرت یحییٰ از
 بدن جدا کن . پس آن سلطان امر کرد سر حضرت یحییٰ از دشتی از بدن جدا کنند
 آن سرانور نکلم فرمود ای سلطان را نکن این کار حرام است پس خون حضرت
 یحییٰ از آن دشت جوشید و بر زمین ریخت و هر چه بر او خاک ریختند از
 جوشش نایستاد تا چند سال از شهادت حضرت یحییٰ گذشت و بخت النصر
 خروج کرد . بخت النصر وارد بیت المقدس شد از سبب آن تل خاک
 پرسید گفتند این خون پیغمبری از پیغمبران خدا بنام حضرت یحییٰ است

دستور داد بنی اسرائیل را آوردند کی پس از دیگری آنجا گشتند آن خون را بر
 باز نایستاد تا به او خبر دادند در فلان موضع پیرزنی است که او از بنی
 اسرائیل است او را آورده و سر بریدند تا خون از جوشش ایستاد.
 دوم سری که حرف زد سر حضرت سید الشهدا علیه السلام بود که در چند موضع
 صحبت نمود و تلاوت قرآن

موضع اول ابو مخنف نقل میکند از مروی بنام الشمر زوری که از حج
 مراجعت نموده بودم وارد کوفه شدم دیدم بازارها تعطیل و کافه بستر است
 پرسیدم از پیرمردی سبب آن تعطیل را پیرمرد دست مرا گرفت بکناری
 و گفت دو لشکر با هم متعلق کرده اند یکی غالب و یکی مغلوب و کشته شده
 گفتم آن دو لشکر کیانند گفت لشکر عبید الله بن زید غالب و حسین بن علی علیه السلام

مقتول گشته است ، مشغول صحبت بودیم صدای یقین بلند شد و اسرار این را
وارد کردند جلوانها حضرت زین العابدین علیه السلام بود ، پس حضرت ام کلثوم خرم
کوفه صدایزد که چشم های خود را ببندید ، آیا حیا نمیکنید از خدا و رسول
که بجرم رسول الله نظر میکنید پس در باب نبی خرمیه ایستادند و سر حضرت
بر نیره بلندی بود و قرائت قرآن میکرد ، سوره کف میخواند تا رسید باین آیه
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَافُفِ وَالرَّقِیمِ كَانُوا مِنْ آتِنَا عِجَابًا . سن گریه کردم
و گفتم مر شما از اصحاب کف عجیب تر است و بهوش شدم افتادم وقتی
بهوش آمدم که سوره را حضرت تمام کرده بود .

مرضع دوم که سر سطر صحبت کرد ، بازار ابی مخنف نقل شده است
که سر سطر در منزل عبید الله بن زیاد وقتی که آتش در خانه عبید الله افتاد بعد از
بلند که ابن زیاد و دیگر که در خانه او بودند شنید فرمود : اَیْنُ تَرَبُّبُ بْنُ النَّارِ
يَا مَعْشَرُ النَّارِ عَجَزَتْ عَنْكَ فِي الدُّنْيَا فَأَنْتَ فِي الْآخِرَةِ مُشَوَّكٌ وَمُعِيرٌ

یعنی کجا دار سکنه جای تود قیامت در آتش است تمام اهل قصر عبیده زباید
 بسجده افتادند چون این معجزه را از سر مظهر حضرت سید الشهداء علیه السلام دیدند
 موضع سوم باز ابو مخنف نقل میکند از زن خولی که چون سر را
 آورد در منزل من ، و خولی دوزن داشت یکی از طائفه مضریه و یکی تغلبیه
 داخل شد خولی در منزل زن مضریه گفت بگیر این سر را گفت سر کسیت
 گفت سر حسین بن علی علیه السلام است زن گفت دیگر من زن تو نیستم ، برد نزد
 زن تغلبیه او پرسید ، گفت خارجی بود عبیده الله او را کشته در زمین کربلا
 زن نام او را پرسید اما نکرد و آن سر را زیر پاشی گذاشت و رفت زن
 خولی میگویی تا صبح سر حضرت تلاوت قرآن کرد و آخرین آیه که فرمود این
 بود وَ سَيَحْمِلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آثِمَاتِ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

موضع چهارم سید بن طاووس در لهوف نقل فرموده ، از
 زید بن ارقم که چون سر مظهر حضرت را در کوچه ماعبور سید انداختند محاذی غزنه من

این آیه را تلاوت میکرد اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابُ الْكُفْرِ الَّذِي قَامُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا
 بشنیدن این آیه سو بر بدن من است شد و صدازدم باین رسول الله
 قضیه سرسارک شما مرا عجب تر از اصحاب کفر و رقیم است .

موضع خیم از حارث بن حکمه نقل شده است که میگفت سرسار
 در کوفه میگردد شنیدیم که قرأت قرآن میکرد خواست در نفس من
 حادث شود دیدم سرسار من فرمود یاین حکیم اَمَا غَفَلْتَ اَنَا سَاعَتَهُ
 الْاُثْمَةُ اَحْيَا غَدْرَتَا زَرْق : ای پسر و کیده آیا نمیدانی که ما آمدیم
 و زود پروردگار خود روزی بخوریم . پس بخود گفتم این سرسار قتی یکم بمن
 خطاب فرمود که راهی رای این کار نداری شهید کردن من از گردانیدن
 بر من بزرگتر است فَذَهَبْتُمْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اِذَا الْاَعْدَاءُ فِيْ اَغْمَاقِهِمْ
 وَالسَّالِبُ يُنْجِبُونَ فِی الْجُمُعِ یعنی و اگر آنهارا زود است که بداند عاقبت
 گناه خود را و قتی که زنجیر را برگردان آنهارا بگذارند و آنها را بسوی آب حشر

سوزان جبینم بکشند .

موضع ششم از عوالم مرحوم بحرانی نقل شده اوزار این شهر آشوب
 اوزار ابی مخفف چونکه سر مطهر را بر نیزه زد و بزد و در بازار صرافان کوفه عبور
 میدادند سر مطهر سرفه آهسته کرد و سوره مبارکه کهف قرائت فرمود تا این
 آیه رسید اِنْهَئِمْنِمْ قِیَّتِهٖ اَمِنُوْا بِجَنِّمْ وَ زِدْهُمْ هُمُودًا و از نقل کرده است
 که سر مطهر را بر درختی نصب کرده بودند از او شنیده شد این آیه شریفه ؛
 دَسِیْعُ الْعَدُوِّ اَتٰی مُنْقَلَبٍ یَّقْلِبُوْنَ

موضع هفتم در دیر امب سر مطهر با امب صحبت نمود و قضیه او
 چنین است که در بکار الانوار مرحوم مجلسی از کتاب خصائص نقل میکند
 که چون بمهریزی بنام قفسرین رسیدند راهبی سراز دیر بیرون آورد ،
 دید مری را بالای نیزه نموده اند که نور از دمان مبارکش خارج میشد
 و بطرف آسمان میرفت پس امب ده هزار درهم داد و سر مبارک

را گرفت و داخل در صومعه خود نمود پس صدائی شنید که صاحب
صدار اندید . گفت خوش بجال تو و خوش بجال کسیکه
شناخته است احترام او را . رابع سر خود را بسوی
آسمان بلند کرده عرض نمود : پروردگارا تو را قسم میدهم
به حق عیسی امر منما به این سر تا باسن سخن گوید ،
سر مظهر بسخن آمد و فرمود ای رابع چه اراده داری ؟
عرض کرد تو کبیتی فرمود من فرزند محمد مصطفی هستم و من فرزند علی رضی ^{عنه} ^{علیه} السلام
گشته شده در کربلا ، مظلوم و عطشان هستم . رابع صورت خود را با
صورت امام علیه السلام گذارده عرض کرد بر نیلایم صورت خود را تا قبول کنی که در قیامت
شیخ منی ، سر مظهر فرمود ، به دین جدم محمد مصطفی داخل شو شیخ تو شوم رابع
گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ پس سر مظهر قبول کرد شفاعت او را
چون صبح شد آمدند سر را گرفتند و اندکی که راه پیوندد پول را و اسی کردند

تمام آنها سفال شده بود در روی آنها نوشته شده وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَنِّي مُنْقَلَبٌ نَبِيْلُون

منوع ششم مرحوم مجلسی در جلاء العیون نقل فرموده که سرسطر حضرت
سید الشهدا علیه السلام در شام مکرراً میفرمود لَا خُلَاقَ إِلَّا قُوَّةُ اللَّهِ .
سومین سری که صحبت کرد سرسعد بن حمیر بود که در مجلس حجاج
بن یوسف ثقفی او را گردن زدند و شهید کردند ، سرسعد بن حمیر گفت
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

سعد بن حمیر یکی از شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام بود
حجاج او را گرفت و مجرم تشیع مدتی در زندان انداخت بعداً او را در مجلس
آوردند حجاج باو گفت تو شقی بن کسیر هستی گفت مادرم عارف تر بود
بحق من که نامم را سعد بن حمیر گذاشت . گفت چه میگوئی درباره
ابوبکر و عمر آیا از اهل بهشت هستند یا اهل جهنم ؟ گفت اگر بر من در جهنم

مردم جنم را ببینم میدانم آنها انجا هستند یا نه یا بروم بهشت میفهمم آیا
 بهشتند یا نه . گفت که ای یک از خلفا را بهتر دوست داری ؟ گفت
 هر کدام را خدا بهتر دوست دارد . گفت کدام را خدا بهتر دوست دارد ؟
 گفت علم آن نزد خدا است . گفت چگونه ترا بگویم ، گفت هر گونه که
 بخواهی ترا بگویم چنانکه آن جزا است او را و بقبله کردند گفت
 وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرِ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ . حجاج گفت او را از
 قبله برگردانید گفت : إِنَّمَا تَوَلَّوْا فَنُصَلِّهِمْ وَحَمْدُ اللَّهِ . حجاج گفت صورتش
 بخاک بگذارید سعید گفت : مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
 تَارَةً أُخْرَى ۳ . او را گردن زدند سرش را گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . و چون

۱- یعنی من ، ایمان خالص روی بسوی خدا می آوردم که خالق آسمان و زمین است . سوره انفطار ۷۸

۲- یعنی شرق مغرب هر دو ملک خداست پس هر طرف روی کنید بسوی خدا روی آورده سوره بقره ۱۱۴

۳- یعنی شما را از این خاک آفریدیم باز این خاک باز برگردانیم و باز دیگر از این خاک بیرون میدهم سوره طه ۵۴

سعید بن حمیرا و انفرین کرد که دیگر بعد از من تسلط بر احدی پیدا نکنی بعد از سعید بن حمیرا
 نتوانست کسی را بکشد خواب میرفت و از خواب توحشانه بیدار میشد و میگفت: نابی
 و سعید بن حمیرا مرا با سعید بن حمیرا حکار بود بعد از هم بدرک و اصل شد. او را بخواب
 دیدند، گفت برای هر سیکه کشته بودم مرا یک مرتبه کشتند ولی برای سعید بن حمیرا
 مرا هفتاد مرتبه کشتند.

بخش سوم این کتاب مربوط است به بنهائی که پس از متهای مدیکشف
 شده که هنوز در قبر نپوسیده بوده و آن اغلب ابدان شمدای راه فضیلت و
 علمای بزرگ خواهد بود چنانچه در آیات قبل ذکر شد که خداوند میفرماید ؛
 گمان نکنید آنها نیکو در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده هستند
 و نزد پروردگار خود روزی میخیزند البته روح انسان که دارای بقا است فناء
 نمی پذیرد چنانچه از علماء اسلام و فلاسفه و حکما ، جدیداً و قدیماً نقل شده
 است ، و اما جسم انسان هم اگر دارای فضیلت ایمان بود اسکان دارد
 که در قبر تلاشی نشود و باقی بماند چنانچه در روایات نقل شده که بدن
 و اجساد پیغمبران و شهدا ، و علماء ، با عمل در قبر نمی پوسد و تجربه هم نشان داده است
 مانند طلا که از میان فلزات خاک در او اثر نمی کند و هزار سال در خاک
 باقی میماند بصورت اولیه ، در صورتیکه آهن و مس و فلزات دیگر در مدت
 کمی در خاک ننگ میزنند و فاسد میشود و دیگر قابل استفاده نیست

و از آنحضرت چند بدن مبرور میشود که در کتب تاریخ و رجال ذکر شده است .

اول دوم بدن عبدالله انصاری پدر جابر بن عبدالله انصاری حمزوی
بن جموع که در جنگ احد شهید شدند و بعد از شهادت زمان قریش
بهمراهی هند جگر خویشان ابوسفیان مادر معاویه آنحضرت را شکستند
و گوش و بینی آنها را بریدند و در میان در آن کردند و بجای زینت بگردن پیرا
نمودند و بکمر بردند و بامر بنعیمه اگر چه مردود را در یک قبر دفن کردند و بعد از
۴۶ سال میل غنیمی آمد و قبر آنحضرت را نشان شد و بدن آنها ظاهر گردید
خود جگر خواره آنها را ملاحظه نمود و روز تازه مانند اینکه همان روز از دنیا رفته
و یکی از آنها دست روی جراحی بدن خود گذارده بود ۱ .
بدن سوم بدن حضرت سید الشهدا علیه السلام بود که چون متوکل

۱ - رجال محققانی جلد ۲ صفحه ۱۶۲ نقل از اسد الغابۃ .

خلیفه عباسی دستور داد قبر شریف آنحضرت را خراب کنند و آب بان بپسند
 و شیار کنند و گاوهای زراعتی بر آن بپسند آب از اطراف طائر حسینی میسرفت
 و گاوهای را مرجه زدند حتی بعضی از زدن کشتند و عصاها بر بدن آنها گشتند و یک
 زنقتند و از ابراهیم دیزج نقل شده که وقتی متوکل مرا امر نمود که بروم قبر شریف
 نبش کنم رستم و قبر را شکافتم حصیر تازه دیدم که بدن پهلوی آن بود و تروازه
 که بوی مشک از آن بشام میرسد آنرا بحال خود گذاشتم و برگشتم و گفتم خری
 نیافتم بعد اکی از او لیا خداوند بنام زید مجنون که ساکن بهصره و از شعبان ابراهیم بنوینج
 بود قضیه خراب کردن قبر رسید الشهدا علیه السلام را شنیدند از مهر حرکت کرد اتفاقاً
 در راه بکلول برخورد نمود و با هم کبریا آمدند و با مخافطین آنجا مذاکره نمودند، لیکن
 کسانی که از طرف متوکل در آنجا مأمور بودند از بس معجزات و کرامات از قبر پهلوی
 دیده بودند و پشیمان شدند و نزد متوکل برگشتند و قضایا را در سامرا به متوکل
 گفت و او را از این کار نصحی نمود متوکل دستور داد و ارا گشتند و بدن او را

در کوه چپ و باران کردانیدند زید مجنون هم به سامرا آمد و با متوکل ملاقات نمود و او را سرزنش فرمود و باید کرد و با او مجادله نمود متوکل دستور داد زید را بر زندان انداختند. بعد از مدتی متوکل در خواب کسی را دید که به او گفت زید را از زندان بیرون کن و هر چه میخواهد حاجتش را برآور و الا تو را ملاک خواهم کرد متوکل خودش آمد زید را از زندان بیرون کرد زید گفت تقاضا میکنم دستور بدی برایت امام عظیمه آزاد شود، او هم دستور داد زید مجنون در شهرها و قراء و قصبها سیگشت و فریاد میکرد هر که میخواهد برایت امام حسین برود آزاد است مردم از آن روز و بار شروع برایت نمودند و قبر بر طهر تعمیر شد ۱.

بدن چهارم بدن خربن زید راجی شهید کربلا است - مرحوم
محققان لے رحمۃ اللہ علیہ در رجال خود جلد اول صفحہ ۲۶۰ از انوار نعمانیہ

سید نعمت الهه خراز می نقل میفرماید از عَمّه ای از متقین که وقتی شاه اسماعیل
 بغداد را فتح کرد و مکه را شرف شد از بعضی از جمال در باب حرمین نزد
 ریاحی طغنه ای شنید دستور داد قبر خُرا نیش کرد بدین اوتان بود
 و دستمالی بسراو بسته برای او نقل کردند که روز عاشورا در جنگ
 ضربتی بسراو وارد شد حضرت سید الشهدا علیه السلام این دستمال را بر او بستند
 دستور داد دستمال را باز کنند خون زیادی در قبر او جاری شد دستمال
 باز بستند خون ایستاد و هر چه چا بستند بطور دیگری از خون آمدن جلوگیری
 نکنند ممکن نشد الا آنکه دستمال را ببندند . شاه اسماعیل شهادت شد
 خوبی حال او که از شهدا حقیقی است و توبه او قبول و حریمهای بعضی از آنها
 در باب حرمین ربطا است .

پنجم بدن شریف مرحوم تقی الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام
 صاحب کتاب شریف کافی است که آن کتاب بنظر حضرت

مهدی ارواحنا الفداء رسیده حضرت فرمود اند (الکافی کاف شیعنا)
 وفات مرحوم شیخ کلینی در ماه شعبان سال ۲۲۹ هجری قمری است و در همان
 سال نائب چهارم امام زمان جناب علی بن محمد السمری وفات فرمود و غیبت
 کبری شروع گردید مرحوم کلینی را در بغداد نزدیک قبر دفن نمودند مرحوم محقق
 در کتاب رجال خود نقل فرموده از کتاب روضة العارفین مرحوم سیدنا ششم بحرانی
 علیه الرحمة که یکی از حکام بغداد ناصبی بود چون توجه مردم را بزیارت حضرت موسی
 بن جعفر علیه السلام مشاهده کرد امر کرد قبر حضرت موسی بن جعفر را خراب کنند
 گفت چون ردافض عقیده دارند که بدن امام نمی پوسد بخوابم دروغ آنها را
 ظاهر کنم وزیرش گفت ردافض اجمع بسلا ششده هم همین عقیده را دارند
 این قبر کلینی است یکی از علماء شیعه می بوده او را بنفش کن تا صدق کذب
 کلام آنها ثابت شود. چون قبر مرحوم کلینی را بنفش کردند بدن تازه
 بود براوقبه ساختند و آنرا خراب کردن قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ضرر نظر کرد

بدن ششم بدن شریف مرحوم شیخ صدوق علیه الرحمه می باشد که

در سنه ۳۸۱ هجری وفات نموده در زمان فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۳۸

که تقریباً ۸۵۷ سال از فوت آن بزرگوار گذشته بود در اثر باران و سیل قبر

شرفش سوراخی بسیار بیدار کرد و بدن شریف او ظاهر گردید و عتیقه

از اربابان دولت وقت و علماء عصر رفتند و دیدند که با محاسن خضاب کرده بدن منور

تر و زان است و کفن از اطراف آن بدن مانند فستید ریخته است حتی نقل شده

که خود فتحعلی شاه هم برای دیدن او در سرداب رفت و از علمائی که وارد سرداب

شده و خودش بدن مرحوم شیخ صدوق را ملاحظه نموده است مرحوم سید ابی

لویسانی تحریر کرده رحمه الله علیه است که مرحوم ممقانی در صفحه ۱۵۵ جلد سوم

رجال خود نقل سفیر مایه .

بدن هفتم و هشتم - بدن مرحوم محقق آقا حسین خوانساری و قدس

آقا جمال خوانساری رحمه الله علیهما است که در عصر مآت ای از علماء اصفهان

حاضر بودیم و فن بر حرم حاج شیخ اسداله فهای اصفهانی - (مرحوم حاج شیخ اسداله فهای از علمای ائمه جماعت اصفهان بود که سلایم تلمذاتی ایشان در تهران شهابی حمزه در کتبه بر حرم آقا حسین خوانساری احیا شد است و شهابی حمزه با عجب لای از سنن متون میگردند و در سحر و جادو تحصیل میخواند و وصیت کرد که او را برین قبر بر حرم آقا حسین خوانساری فرزند آقا جمال خوانساری دفن کنند چون برین قبر بر سر جای دفن کردن یک نفر بود متعفن و فن بر حرم شیخ یحیی فهای برادر شیخ اسداله چون وارد قبر شد که بدن را در را دفن کند شامی کرد که بدن این دوزخ گوار هنوز بعد از سالهای تلمذی ترونی است گفت بایبید مردم ببینید چگونه بدن است و نفس متلاشی شده

مرحوم آقا حسین خوانساری در سال ۱۰۹۹ وفات نموده و بر حرم آقا جمال خوانساری در بیت دهم
 رمضان المبارک ۱۲۲۵ قمری وفات نموده و مرحوم حاج شیخ اسداله فهای در جهادکوی
 ۱۳۷۲ وفات نموده .

در خانه یاد آوری میکنیم علاوه بر این شبت نفی که ذکر شد عده دیگری از امانزاد
 هم در تاریخ مضبوط است که بدن آنها بعد از گذشت مدتهای زیاد هنوز تسلشی نشده بوده
 از حمد طاهر بن محمد بن الحسن که با شبت واسطه نسب شریفش حضرت زین العابدین
 میرسد و در ضمن مظهر حضرت عبدالعظیم الحنفی در شهر ری مدفون است

و در احالات امانزاده احمد بن موسی بن جعفر معروف بشبه چرخ مدفون در شیراز
 برادرش سید علاء الدین حسین هم دارد که بدن این بزرگوار هم بعد از شهادت در زیر خاک
 پنهان بود بعد از مدت ای مدتی ظاهر شد و در دست احمد انگشتری بود نقش آن العزیز العبد
 احمد بن موسی فهمیدند که او فرزند موسی بن جعفر است و همچنین برادرش سید علاء الدین
 حسین که بعد خون او داده و ترو تار از زیر خاک نمایان شد که در کف دست قرآن در دست
 دیگرش شمشیر بود چنانچه در صفحه ۱۶۲ کتاب شهبازی پشیا و رالیف
 مرحوم حاج سلطان الداعیین رحمه الله علیه مضبوط است . بخط عبدالعظیم غفر

